بازتاب سیمای قرآنی سلیمان نبی(ع) در مثنوی مولوی با تکیه بر تلمیح

شاهرخ حکمت[1]

چکیده

حضرت سلیمان علیه‌السلام یکی از ستارگان آسمان نبوت و چهارمین پسر داوود(ع) از "بت شبع" است. "ناتان نبی" او را به فرمان خدا، " سلیمان" یعنی پر از سلامت نامید زیرا هنگام سلطنت و حکومت او دوران صلح و آرامش بود. نام دیگر وی " یدیدیا " یعنی محبوب خداست. نام این پیامبر بزرگوار هفده بار در قرآن مجید مذکور است. حضرت سلیمان علیه‌السلام، فرزند و جانشین حضرت داوود علیه‌السلام و از انبیای بزرگ الهی در میان قوم بنی اسرائیل بوده است. وی همانند پدرش علاوه بر مقام نبوت، حکومت و سلطنت نیز داشته است. داستان زندگی آن حضرت، بارها در آثار شاعران و نویسندگان ایرانی مطرح شده که از مهم‌ترین آنها می‌توان به مثنوی مولوی اشاره کرد. در پژوهش حاضر ابتدا اجمالاً تلمیح و ویژگی‌های آن بیان می‌شود وسپس چهره‌ی حضرت سلیمان(ع) به طور مختصر معرفی و بعد از آن به مباحثی همچون تسلط آن حضرت بر شیاطین و جنیان، منطق‌الطیر، تسخیر باد، حکومت و در نهایت مرگ آن حضرت پرداخته می‌شود. همچنین اشارات قرآنی و تاریخی در باب آنها بیان و بازتاب این اشارات نیز در مثنوی مولوی نمایانده می‌شود.

کلید واژه ها: قرآن مجید، تلمیح، سلیمان نبی(ع)، مثنوی مولوی.

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی اراک Sh-hekmat@iau-arak. ac. ir

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1394.8.16.6.6]

مقدمه

شاعران ادب فارسی در آثار خویش، قصص اسلامی و ازجمله‌ی آنها قصه‌ی حضرت سلیمان نبی را که از قرآن کـریم سـر چشـمه گرفته برای بیان مفاهیم گوناگون به کار برده و با آفرینش دنیای تازه و صور خیالی نوین، شعر خویش را با فرهنگ دینی و قرآنی و بـه شکلی کلّی‌تر، ادیان آسمانی پیوند زده‌اند. استفاده‌های شاعرانه از قصص اسلامی وقرآنی از ابعاد تلمیح است که بـه ویـژه در شـعر شاعران سبک عراقی به وفور دیده می‌شود.

تلمیح که در لغت به معنی به گوشه‌ی چشم اشاره کردن است، از جمله آرایه‌های درونی است که به موجـب آن در میـان سـخن بـه داستان یا مثل، حدیث و شعر مشهوری اشاره می‌شود

مهم‌ترین ویژگی تلمیح، ایجاز است که خود از موارد بلاغت است (لفظ اندک و معنی بسیار) گوینده به کمک کمتـرین واژه هـا و با استفاده از اطلاعات خواننده، با شیوه‌ای هنرمندانه و کاملاً مرتبط با فضای معنوی سخن، واقعه و ماجرایی مناسب حال و مقـام را به یاد خواننده می‌آورد.

در شعر کلاسیک، گاهی تلمیح در خدمت تشبیه بوده وگـاه بـه گونـه‌ای اسـتعاری بـه کـار رفتـه اسـت. یکـی از دیگـر زیبایی‌هـای آفرینی‌های تلمیح آن است که رابطه‌ای میان مطلب مورد بحث و داستان و واقعه‌ی اصلی برقرار می‌کند، یعنـی از کثـرت بـه سـمت وحدت می‌رود.

مولوی از جمله شاعرانی است که در "مثنوی معنوی " سعی نموده با بیانی تمثیلی وبا تکیه بر تلمیح به گوشه‌هایی از زندگی حضرت سلیمان(ع) بپردازد و از آن به عنوان ابزاری در جهت بیان حقایق مطلوب خود استفاده کند

درپژوهش حاضر در وهله اول به توصیف شخصیت و زندگی حضرت سلیمان در آیات قران مجید پرداخته شده و در ادامه، موارد شخصیتی و زندگانی این پیامبر و برداشت‌های عارفانه مولوی بیان شده اسـت امـا مباحـث مـذکور در مثنـوی بـه دو دسـته تقسـیم می‌شوند:

۱-حوادثی که قرآن کریم صراحتا به آن‌ها اشاره نموده است مانند: حکومت، منطق الطیر، تسخیر باد و. . . .

۲-حوادثی که به حضرت سلیمان نسبت داده شده و مشهور عام و خاص است و در آثار ادبی همچون مثنوی مولـوی، بسـیار مـورد توجّه قرار گرفته اما آیه‌ی مربوط به آن در قرآن وجود ندارد مانند: خاتم سلیمان.

در این مقاله به مباحث دسته‌ی اول پرداخته شده و از ذکر داستان‌ها و روایات مجعول و یا روایاتی بـا مبنـای غیرقرآنـی امتنـاع شـده است.

معرفی حضرت سلیمان(ع) براساس آیات قرآن مجید

در قرآن مجید اوصاف و مواهبی برای آن حضرت ذکر گردیده است که عبارتند از:

۱-حکومت

«قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكاً لَّا يَنبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ» (ص ، ۳۵)

خداوند به حضرت سلیمان(ع) حکومتی بسیار قدرتمند بخشیده بود که مانند آن را نه به قبل از او عطا کـرده و نـه بـه بعـد از او داده بود. مهم‌ترین تفاوت زندگی این پیامبر با دیگر پیامبران در این است که وی بر اثـر آمـادگی محـیط فکـری و اجتمـاعی بنی‌اسـرائیل توفیق یافت، دست به تاسیس حکومت عظیمی بزند و آئین الهی را با استفاده از نیروی حکومت گسترش دهد.

در مورد چگونگی جانشینی سلیمان نبی(ع) به جای حضرت داوود(ع) اختلاف است. بسیاری از مفسّران سبب جانشینی وی را بـه خاطر قضاوت سنجیده و حساب شده‌ای که درباره‌ی صاحب زمین و گوسفندان در سن کم و کودکی انجام داده بود و خدای تعـالی در سوره انبیاء به آن اشاره کرده است، می‌دانند.

به دنبال این حکم، وحی الهی نیز به داوود(ع) نازل گردید و خدای تعالی بدو فرمود: حکم همان است که سلیمان(ع) کرده، بـدین

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1394.8.16.6.6]

ترتیب نبوغ، استعداد و شایستگی سلیمان(ع) برای خلافت و جانشینی داوود(ع) در نزد بنی‌اسرائیل و فرزندان دیگر محرز گردید.
آنچه در این میان حائز اهمیت است و آیت الله جوادی آملی نیز به آن اشاره کرده، این است که "آنچه نصیب سلیمان شد نه از راه علوم عادی بود نه از راه علوم غیر عادی و غریب مانند سحر و کهانت و طلسم، بلکه از راه ولایت بود که فقط نصیب انبیاء و اولیا می‌شود لذا گروهی که در عهد سلیمان(ع) به فکر نیل به آن مقام از راه سحر و مانند آن افتادند و با سحر کارهای زیان بار انجام می‌دادند مشمول نکوهش خداوند واقع شدند و سیره علمی و عملی حضرت سلیمان از آن تبرئه شد. " (جوادی آملی، ٤٣٧)
او خواهان حکومتی وسیع و الهی بود اما نه آنچنان حکومتی که مدّ نظر دیگر سیاستمداران و زورمندان جهان است. مولانا نیز پس از بیان این حقیقت که یک فرد در مورد آنچه، ولی می‌کند شایسته نیست که گستاخی نماید، به تفسیر و توضیح این آیه می‌پردازد.

گر ولی، زهری خورد، نوشی شود — ور خورد طالب، سیه‌هوشی شود
ربّ هب لی از سلیمان آمدست — که مده غیر مرا این ملک، دست
تو مکن با غیر من این لطف و جود — این حسد را ماند، اما آن نبود
نکته‌ی لا ینبغی می‌خوان به جان — سرّ من بعدی ز بخل او مدان
بلکه اندر ملک دید او صد خطر — مو به مو ملک جهان بُد بیم سر
بیم سَر با بیم سِر با بیم دین — امتحانی نیست ما را مثل این
پس سلیمان همّتی باید که او — بگذرد زین صد هزاران رنگ و بو
با چنان قوّت که او را بود هم — موج آن ملکش فرو می‌بست دم
چون برو بنشست، زین اندوه گرد — بر همه شاهان عالم رحم کرد
پس شفاعت کرد و گفت این ملک را — با کمالی ده که دادی مر مرا
هرکه را بدهی و بکنی آن کرم — او سلیمانست وآن کس هم منم
او نباشد بعدی، او باشد معی — خود معی چه بود منم بی‌مدعی

(دفتر اول مثنوی، ابیات ٢٦١٤-٢٦٠٣- صص٦٨٠- ٦٨٣)

ابیات ذکر شده هر کدام اشاره به بخشی از آیه ۲۵ سوره "ص" دارند طبق آیه فوق سلیمان(ع) چنان حکومتی از خداوند می‌خواهد که کسی پس از وی در خور آن نباشد، برخی این درخواست را نشانه بخل آن حضرت قلمداد کرده اند در حالی که پیامبران از هر گونه صفات ناروا منزه هستند. این خواسته‌ی حضرت سلیمان(ع) از روی حسد نیست بلکه آن حضرت به خاطراین که به کمال رسیده، مخاطرات ملک را می‌داند. از نظر او امتحان و آزمایشی به دشواری سلطنت و حکومت وجود ندارد بنابراین برای استحقاق این چنین حکومتی، سلیمان همّتی لازم است که بتواند از رنگ و شکل فریبنده‌ی دنیا و کشش‌های صوری آن در گذرد و بدان ها دل نبندد.
مطابق تفسیر مولانا از آیه‌ی مذکور، سلیمان به کمال رسیده بود و هیچ نوع مال و مقامی او را گمراه نمی‌کرد و تنها کسی که روح بزرگی همانند سلیمان داشته‌باشد چنین است. اصولا "صوفیان، سلیمان(ع) را مظهر اسم رحمان دانسته‌اند به جهت شمول و گستردگی حکومت سلیمان(ع) زیرا همان طور که صفت رحمانیت حق تعالی شامل همه‌ی موجودات می‌شود حکومت سلیمان نیز بر همه‌ی عالم بود. " (زمانی،٦٨١)

۱-۱- ویژگی‌های حکومت سلیمان

حکومت سلیمان دارای ویژگی‌هایی بوده که حکومت وی را از دیگر حاکمان نه تنها متمایز می‌کند بلکه بر آن‌ها نیز برتری می‌بخشد.

۱-۱-۱- عدالت و دادگری

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1394.8.16.6.6]

در زمـــان عـــدلش آهـــو بـــا پلنـــگ　　انـــس بگرفـــت و بـــرون آمـــد ز جنـــگ
شـــد کبـــوتر ایمـــن از چنگـــال بـــاز　　گوســـفند از گـــرگ نـــاورد احتـــراز
او میـــانجي شـــد میـــان دشـــمنان　　اتحـــادی شـــد میـــان پرزنـــان

(دفتر دوم مثنوی، ابیات ۳۷۰۱- ۳۷۰۳- ص۸۸۱)

۱-۱-۲- زهد و وارستگی

آن حضرت حکومت را وسیله ناز و تنعم و مال اندوزی نکرده است. در مورد قناعت و ساده زیستی آن حضرت همین مقدار بس که ایشان غذا و قوت خود را از طریق زنبیل بافی به دست می‌آورد به طوری که در این زمینه احمد خاتمی به نقل از کتاب "شرح تعرف" آورده است که "در خبر آمده است که سلیمان(ع) از برگ خرما زنبیل بافتی و به دو قرص جوین بفروختی و یکی به درویش دادی و به یکی روزه گشادی. " (خاتمی، ٤٤٤)

۲- داشتن صفت اوّاب

«وَ وَهَبْنا لِداوُودَ سُلَيْمانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (ص ، ۳۰)

خداوند در این آیه، سلیمان را بنده‌ای اوّاب معرفی می‌کند که مکرّر به مولای خود رجوع می‌نماید همچنین وی را به عنوان عبد صالح می‌ستاید.

۳- توجه همیشگی به حق و شکرگزاری

«فَتَبَسَّمَ ضَاحِكاً مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ» (النمل ، ۱۹)

در این آیه، کلام مورچه ای، ولی خدا را به یاد نعمت و موهبتی که خداوند به وی ارزانی داشته ؛ می‌اندازد و او را به شکرگزاری در برابر حضرت حق بر می‌انگیزاند.

٤- نبی مهدی و راه یافته

«وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلاًّ هَدَيْنا وَ نُوحاً هَدَيْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسى وَ هارُونَ وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (الانعام، ٨٤)

قرآن در این آیه، حضرت سلیمان(ع) را به عنوان نبی مهدی، هدایت شده و راه یافته معرفی می‌کند.

٥- ستایش علم و حکمت و امتیاز داوری

«وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا ۖ وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ ۖ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ ۖ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ» (النمل، ۱۵- ۱٦)

این که در این آیه علم اعطایی به سلیمان را نکره آورده است به عظمت و اهمیت آن علم اشاره دارد. در ضمن با استناد به دو داستان "نزاع دو زن بر سر طفلی" و "چریدن گوسفندان در تاکستان" علت دادن امتیاز داوری به آن حضرت مشخص می‌شود که البته شرح آن در این مقاله نمی‌گنجد.

٦- تسلط حضرت سلیمان(ع) بر شیاطین و جنّیان

در قرآن آیات زیادی، دلالت بر تسلط حضرت سلیمان(ع) بر شیاطین و جنّیان دارد که از جمله‌ی آن می‌توان به آیات زیر اشاره کرد:

«وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ» (الانبیاء، ۸۲)

و برخی از شیاطین برای او غوّاصی می‌کردند و کارهایی غیر آن نیز (نظیر ساختن شهرها، قصرها، مجسمه ها و صنایع غریبه) انجام می‌دادند، و ما پیوسته آنها را (از نافرمانی و پیروی از خباثت فطرتشان) نگهدارنده بودیم.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1394.8.16.6.6]

« وَ حُشِرَ لِسُلَيْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ» (النمل، ۱۷)

و برای سلیمان، سپاهیانش از جنّ و انس و پرندگان (برای حرکت به سوی جنگ یا مانور) جمع آوری شدند، پس همه در یک جا به منظور اجتماع اول و آخرشان گرد آورده می‌شدند.

«وَ لِسُلَيْمانَ الرِّيحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ وَ أَسَلْنا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعيرِ يَعْمَلُونَ لَهُ ما يَشاءُ مِنْ مَحاريبَ وَ تَماثيلَ وَ جِفانٍ كَالْجَوابِ وَ قُدُورٍ راسِياتٍ اِعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُكْراً وَ قَليلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ فَلَمَّا قَضَيْنا عَلَيْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلي مَوْتِهِ إِلاَّ دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ ما لَبِثُوا فِي الْعَذابِ الْمُهينِ» (سبا، ۱۲- ۱٤)

و برای سلیمان باد را (مسخر کردیم) که سیر صبحگاهیش به اندازه یک ماه (از سیر اسب تندرو) و سیر شبانگاهیش نیز به اندازه یک ماه بود، و برای او چشمه مس را روان کردیم، و از طایفه جنّ کسانی بودند که به اذن پروردگار او در خدمتش کار می‌کردند و هر یک از آنها که از فرمان ما سر می‌تافت از آتش شعله ور به او می‌چشاندیم.

آنها برای او هر چه می‌خواست از قصرهای محکم (یا عبادتگاه ها و محراب‌های عبادت) و مجسمه ها و کاسه‌هایی همانند حوض‌های بزرگ و دیگ‌های ثابت غیر منقول می‌ساختند، (و گفتیم)ای خاندان داود (این نعمت ها را) سپاس بگزارید، و اندکی از بندگان من سپاسگزارند.

پس چون مرگ را بر او (در حالی که تکیه بر عصا زده بود) حتم کردیم (و او را میراندیم) جز جنبنده‌ی خاکی (موریانه) که عصای او را می‌خورد آنها را (اجنّه و خاندان او را) از مرگش آگاه نساخت، پس چون فرو افتاد جنّیان (که مدّعی علم غیب بودند) فهمیدند که اگر غیب می‌دانستند در آن عذاب خوارکننده (توقف در محضر سلطان با کیفیت خاص در مدتی مدید) درنگ نمی کردند.

«وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاء وَغَوَّاصٍ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» (ص، ۳۷- ۳۸)

و نیز شیطان ها (ی اجنّه) را از هر بنّا و غوّاصی (برای احداث بنا و استخراج جواهر از دریا مسخر او کردیم و نیز شیاطین دیگر را (برای آنکه در کشورش فساد نکنند) با هم در غل و زنجیر (رام او) کردیم.

در مورد این که چگونه این موجودات به تسخیر آن جناب در آمده اند همان گونه که پیش تر بدان پرداخته شد با اصل ولایت ان جناب سازگار است مولانا در این باره اشاره کرده است:

چون سلیمان بُد وصالش را رضیع دیوگشتش بنده فرمان و مطیع

(دفتر دوم مثنوی، بیت ۹۱٦- ص۲۵۹)

اهل تصوف سلیمان را مظهر اسم رحمان می‌دانند که از وصال نور حق بهره‌مند شد به همین دلیل دیوان سر در خط فرمان وی داشتند.

چون سلیمان باش بی‌وسواس و ریو تا تو را فرمان برد جنّی و دیو

(دفتر چهارم مثنوی، بیت ۱۱۵۰- ص۳٤۵)

آنچه اجمالاً از آیات قرآنی در سوره‌های انبیاء، سبا و ص بر می‌آید این است که جنیّان در استخدام آن حضرت بوده و ساختمان‌های بزرگ معابد و حوض‌های سنگی و دیگ‌های بزرگ را به فرمان وی می‌ساختند عمارت‌هایی که گفته می‌شود به دستور سلیمان بنا گردیده است بدین قرار بوده است ۱- بیت الرب ۲- دیوار اورشلیم۳- بیت الملک٤- حاصور ۵- مجدو ٦- چارز ۷- بیت حورون سفلی ۸- بعله ۹- تدمر

۷- بساط سلیمان و تسخیر باد

بنا به آیات ۸۱ از سوره انبیاء، ۱۲ از سوره سبا، ۳٦ از سوره ص باد نیز به فرمان حضرت سلیمان(ع) بوده است.

در قرآن کریم ذکری از بساط سلیمان نیست اما در پاره‌ای روایات بدان اشاره شده است ولی به هر حال در مورد کیفیت و طول و عرض آن افسانه‌هایی گفته شده که نه در قرآن به آن اشاره‌ای شده و نه در اخبار معتبر. به نظر می‌رسد که آیات قرآنی که داستان

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1394.8.16.6.6]

تسخیر باد را برای سلیمان ذکر کرده منشأ ایجاد این افسانه ها گردیده است اما آیاتی که به این واقعیت یعنی تسخیر باد توسط آن حضرت اشاره کرده‌اند عبارتند از:

«لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ» (الانبياء ، ٨١)

«فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاء حَيْثُ أَصَابَ» (سوره ص، ٣٦)

جزئیات چگونگی تسخیر باد به وسیله‌ی سلیمان بر ما روشن نیست اما همین قدر می‌دانیم این موهبتی الهی و خارق‌العاده بود که از طرف خداوند در اختیار آن حضرت گذاشته شده بود و این مطلب با اصل تسلط و اشراف انسان کامل بر تمامی کائنات سازگار است.

مولانا در مثنوی به ذکر حکایتی با مضمون آیات مذکور یعنی مسخر بودن باد برای سلیمان(ع) پرداخته که از مضمون‌های شایع ادب فارسی در سبک عراقی بوده‌است و در این‌جا به جهت اختصار متن منثور آن از کتاب "جوامع الحکایات" آورده می‌شود :

"آورده‌اند روزی ملک الموت به نزدیک سلیمان پیغمبر آمد مردی در پیش خدمت سلیمان بود ملک الموت تیز در وی نگریست آن مرد بترسید چون ملک الموت بازگشت آن مرد پرسید این که بود گفت:ملک الموت. او گفت:یا سلیمان ترسم که او مرا هلاک کند، باد را بفرما تا مرا به سرزمین هندوستان برد تا از وی ایمن بمانم باد را فرمود تا او را ببرد و بعد ساعتی ملک الموت پیش سلیمان آمد، پرسید که کجا بودی گفت به زمین هندوستان و من چون آن مرد را پیش تو دیدم متحیر شدم چه از این جا مسافتی بعید بود خدای عزّ و جل در دل وی افکند تا از تو درخواست کند تا او را به زمین هندوستان فرستی و من در عقب او بروم و جان او را قبض کنم تا حکم قضا و قدر به نفاذ رسد و عالمیان بدانند که:**«لا مرد لقضائه و لا مانع لحکمته (یعنی قضای او-خدا- را برگشتی و حکم او را مانعی نیست) ».** (عوفی، ٣٦٤)

داستان‌هایی همانند داستان مذکور همگی دلالت بر باورهای شاعران از مسأله تسخیر باد با توجه به آیات قرآنی و افسانه‌هایی که در این زمینه وجود داشته است، دارد اما ذهن خلاق شعرا باعث شده که مضامینی خلق کنند که اگر چه صحت ندارند اما چندان دور ازحقیقت نیز نمی‌نمایند.

٨- منطق‌الطیر

«وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ» (سوره النمل، ١٦)

یکی از جنبه‌های اعجاز آمیز زندگی سلیمان نبی(ع) آگاهی او از منطق حیوانات و پرندگان بوده است آن چه که مسلم است مقصود از منطق‌الطیر در آیه‌ی شریفه صرفاً معنای ظاهری آن نیست بلکه معنای دقیق‌تر و بلکه وسیع‌تر از آن مدّ نظر بوده است چرا که سیاق آیه شهادت می‌دهد بر اینکه سلیمان(ع) از نعمتی سخن به میان می‌آورد که که در وسع عامه نبوده که به آن دست یابند و او نیز با عنایت الهی و مخصوص به خود بدان دست یافته است.

در روایات اسلامی نیز مطالب زیادی وجود دارد که بیانگر نطق حیوانات و مخصوصا پرندگان است. در تفسیر نمونه در این زمینه این گونه آمده است: " در روایتی از امام صادق(ع) می‌خوانیم که امیر مومنان علی(ع) به ابن عباس فرمود: ان الله علّمنا منطق الطّیر کما علّم سلیمان ابن داوود و منطق کل دابّه فی بر او بحر: خدواند سخن گفتن پرندگان را به ما آموخت همان گونه که به سلیمان بن داوود، و سخن گفتن هر جنبده‌ای را در خشکی و دریا " (مکارم شیرازی ، ١٥ / ٥٤٥)

نکته‌ی دیگراین که معنای" **علمنامنطق‌الطیر**" منحصر به لسان پرندگان نیست.

«حَتَّى إِذا أَتَوْا عَلي وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ فَتَبَسَّمَ ضاحِكاً مِنْ قَوْلِها وَ قالَ رَبِّ أَوْزِعْنى أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلى والِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَدْخِلْني بِرَحْمَتِكَ فى عِبادِكَ الصَّالِحينَ» (النمل، ١٨- ١٩)

برای همه حیوانات نطقی است که خداوند علم آن را به سلیمان علیه‌السلام داده بود و تسلط و آگاهی او صرفاً اختصاص به لسان

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1394.8.16.6.6]

پرندگان نداشته است بر اساس کتاب تفسیر المیزان در خصوص آیه ۱۹ سوره نمل، "جمله ی"**علّمنا منطق‌الطیر** "منافاتی با فهمیدن کلام مورچه ندارد برای این که جمله مزبور نفی غیر طیور را نکرده است بلکه تنها اثبات می‌کند که آن جناب زبان مرغان را می‌دانسته ممکن است زبان سایر حیوانات یا بعضی دیگر مانند مورچه را هم بداند. " (طباطبایی، ۱۵/ ٥٤٥) .

همان‌طور که از کلمه‌ی" **علّمنا**" برمی‌آید منظور این است که سلیمان و داوود هر دو منطق‌الطیر را می‌دانستند و این هرگز جای شگفتی ندارد، با الهام از قرآن به هوشیار بودن همه اجزای عالم پی می‌بریم آری در نظر عرفا تمامی کائنات در جوش‌وخروش هستند و هرکدام نطقی مخصوص به خود دارند و اگر پرده‌ی گناهان از جلوی اعضا و جوارح ما کنار برود ما نیز قادر به درک و شهود این حقایق خواهیم‌بود.

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم — با شما نامحرمان ما خامشیم
چون شما سوی جمادی می‌روید — محرم جان جمادان چون شوید
از جمادی عالم جانها روید — غلغل اجزای عالم بشنوید
فاش تسبیح جمادات آیدت — وسوسه تاویلها نربایدت

(دفتر سوم مثنوی، ۱۰۲۲- ۱۰۱۹- ص۲۵۱)

در چند بیت بالا مولانا به آیه‌ی زیر نظر داشته است:

«**إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَلَكِن لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا**» (سوره الاسرا، ٤٤)

مولانا به طرز لطیفی به بیان این مطلب می‌پردازد که جمادات با زبان حال به انسان‌های عاری از معرفت می‌گویند که ما شنوا، بینا و به‌حق دلشادیم اما با شمایی که با عالم معنا نامحرمید، خاموش می‌باشیم.

مرده زین سو اند و زان سو زنده اند — خامش اینجا و آن طرف گوینده اند
چون از آن سوشان فرستد سوی ما — آن عصا گردد سوی ما اژدها
کوهها هم لحن داودی کنند — جوهر آهن بکف مومی بود
باد حمال سلیمانی شود — بحر با موسی سخن دانی شود
ماه با احمد اشارت بین شود — نار ابراهیم را نسرین شود
خاک قارون را چو ماری در کشد — استن حنانه آید در رشد
سنگ بر احمد سلامی می‌کند — کوه یحیی را پیامی می‌کند

(دفتر سوم، ابیات ۱۰۱۲- ۱۰۱۸- صص۲٤٥- ۲٥۰)

در یک جمع‌بندی کلی ازآنچه گذشت درنهایت می‌توان این‌گونه ادعا کرد که همه اجزای عالم هوشیار و ناطق‌اند و اگر عنایت خداوند شامل حال کسی شود که انسان به عالم معنا توجه کند و خود بنده نیز با جدّ و جهد پرده‌ی گناهان را از جلوی اعضا و جوارحش به کنار بزند در آن صورت حجاب مادیت از روی جمادات و تمامی کائنات برداشته می‌شود و باطن روحانی آن‌ها به امر حق به این‌چنین بنده‌ای نشان داده می‌شود این همان چیزی است که مولانا مکرراً آن را ذکر کرده است.

۹- سلیمان(ع) و هدهد

"اولین نمود هدهد در قرآن بنا به گفته‌ی مفسرین زمانی است که حضرت سلیمان در صنعا برای طلب آب به هر سو می‌رفت و چون هدهد همیشه وی را به آب راهنمایی می‌کرد در مقام پرسش از حال وی برآمد و وی را میان مرغان نیافت و خشمگین شد" (خزائلی، ۳٦٥) گفته‌اند سبب طلب هدهد آن بود که هنگام نماز شد و سلیمان آبی در دسترس نداشت و هدهد چون از آسمان می‌نگرد قادر است آب درون زمین را تشخیص بدهد. سلیمان هدهد را طلب کرد تا بگوید در آن بیابان آب کجاست تا مقنّیان زمین را بکنند.

«**وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ قالَ ما لِيَ لا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كانَ مِنَ الْغائِبِينَ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِيد أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطانٍ مُبِينٍ**»

(النمل، ۲۰- ۲۱)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1394.8.16.6.6]

مولانا پس از ذکر داستانی به طور ضمنی به کلام سلیمان(ع) به هنگام غیبت هدهد در جای خود اشاره نموده است. داستان چنین است که آهو بچه‌ای در آخور خران گرفتارشده بود و خران آن غریب را طعنه می‌زدند و مسخره می‌کردند و او ناچار بود که به کاه که غذای او نیست قانع باشد آنگاه مولانا از این داستان گریزی می‌زند و اندیشه‌ی ناب و متعالی خود را بیان می‌دارد که بنده‌ی خاص و مقرّب خداوند در میان اهل دنیا و شهوت‌پرستان غریب و بیگانه است:

تا سلیمان گفت که آن هدهد اگر — عجز را عذری نگوید معتبر
بکشمش یا خود دهم او را عذاب — یک عذاب سخت بیرون از حساب
هان کدامست آن عذاب‌ای معتمد — در قفس بودن به غیر جنس خود
زین بدن اندر عذابی‌ای بشر — مرغ روحت بسته با جنسی دگر
روح بازست و طبایع زاغها — دارد از زاغان و جغدان داغها
او بمانده در میانشان زار زار — هم‌چو بوبکری به شهر سبزوار

(دفتر پنجم مثنوی- ابیات ۸۴۳- ۸۳۹- صص۲۴۹- ۲۵۰)

مولانا چنین می‌گوید عذابی که برای هدهد می‌توان در نظر گرفت آن است که با پرندگان غیر هم جنس خود در قفسی افکنده شود. وی بعد از این تلمیح ساده و بی حاشیه با گریزی شتابانه و با برداشت و ذوق عارفانه‌ی خود می‌گوید روح آدمی همچون پرنده‌ی باز است که گرفتار زاغ طبایع شده است و همواره از آن در عذاب و مصیبت است.

۱۰- آگاهی هد هد از سرزمین سبا و ملکه بلقیس

«فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ إِنِّي وَجَدتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (النمل، ۲۲- ۲۶)

بی‌شک از مباحث جالبی که درباره‌ی سلطنت سلیمان نبی(ع) مطرح بوده، داستان مربوط به ملکه‌ی سبا است که به اجمال در این کتاب آسمانی آمده، ما نیر به پیروی از قرآن در اینجا فقط به ذکر خلاصه‌ای از این داستان و پس از آن به بازتاب این مفهوم در مثنوی مولوی می‌پردازیم.

در قرآن مجید نام ملکه‌ی سبا صراحتا بیان نشده اما در متون و تفاسیر اسلامی نام این ملکه، بلقیس آمده است داستان ملکه سبا در سوره‌ی نمل از آیه ۲۰ تا ٤٥ بدین قرار است:

هدهد پس از غیبت، به نزد حضرت سلیمان آمد و گفت من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نیافتی من زنی را دیدم که بر آن‌ها حکومت می‌کند و همه‌چیز در اختیار دارد. من او و قومش را دیدم که برای غیر خدا-خورشید-سجده می‌کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داده و آن‌ها را از راه بازداشته است سلیمان بر آن می‌شود تا صحّت گفتار هدهد را دریابد و نامه‌ای به هدهد می‌دهد تا به ملکه سبا برساند. در نامه، از ملکه سبا خواسته بود تا به راه حق درآید. سلیمان درنهایت از هدهد می‌خواهد در همان نزدیکی پنهان شود و ببیند که بعد از خواندن نامه چه می‌کنند؟

ملکه‌ی سبا پس از چند بار خواندن نامه به اطرافیان می‌گوید سلیمان از من خواسته تا مطیع وی شوم. وزیران، نیروی جنگی را پیشنهاد کردند ولی ملکه‌ی سبا معتقد بود جنگ همیشه کارساز نیست ولی برای اینکه مشخص شود که آیا سلیمان به دنبال تاج وتخت است یا اینکه واقعاً پیامبر الهی است و نه به دنبال اموال دنیوی، دستور داد هدایایی برای او بفرستند.

سلیمان با دیدن هدایای وی به‌شدت ناراحت می‌شود و بعد از رفتن فرستادگان ملکه‌ی سبا به اطرافیان می‌گوید چه کسی می‌تواند قبل از رسیدن وی، تخت عظیم وی را برای من بیاورد، آصف ابن برخیا این کار را بر عهده می‌گیرد و دستور می‌دهد که با ایجاد تغییرات کاری کنند تا ملکه سبا تخت خود را نشناسد ولی ملکه‌ی سبا بعد از رسیدن، تخت خود را می‌شناسد و بعد از مشاهده و

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1394.8.16.6.6]

درک عظمت سلیمان و یارانش به خدا ایمان می‌آورد و از گذشته توبه می‌کند.

رحمت صد تو بر آن بلقیس باد — که خدایش عقل صد مرده بداد
هدهدی نامه بیاورد و نشان — از سلیمان چند حرفی با بیان
خواند او آن نکته‌های با شمول — با حقارت ننگرید اندر رسول
چشم، هدهد دید و جان عنقاش دید — حس چو کفی دید و دل دریاش دید
عقل با حس زین طلسمات دو رنگ — چون محمد با ابوجهلان به جنگ
کافران دیدند احمد را بشر — چون ندیدند از وی انشق القمر
خاک زن در دیده‌ی حس‌بین خویش — دیده‌ی حس دشمن عقلست و کیش

(دفتر دوم مثنوی- ابیات ۱۶۰۷- ۱۶۰۱- صص- ۴۰۷- ۴۰۹)

در ابیات فوق، شاعر تلمیح در تلمیح آورده و با تلفیق دو داستان به این نتیجه اخلاقی رسیده است که دیده ظاهری باید نابینا شود. مولانا در اینجا نسبت به داستان مزبور با بینش و دریافت عرفانی خاص خود می‌نگرد و آن‌گونه که از ابیات مثنوی برمی‌آید بلقیس را استعاره از مرید و سالک پاک‌دل و تیزبینی می‌داند که ژرف بینانه و سریع کلام رهبر و مرشد خود را دریافت می‌نماید و از سر اخلاص تسلیم او می‌شود.

در بیت ۱۶۰۲ دقیقاً اشاره به این آیات قرآنی دارد:

«قالَتْ يا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتابٌ كَرِيمٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» (النمل، ۲۹- ۳۰)

و بازمی‌بینیم که مولانا تا چه حد درک و دریافتی عمیق و دقیق برای ملکه سبا درراه رسیدن به مطلوب قائل است که می‌گوید چشم حسی و ظاهربین او، هدهد را همان پرنده کوچک دید ولی چشم معنوی و باطنی او، آن را در بزرگی مقام و ارجمندی روح همچون سیمرغ یافت، چشم حسی، او را همچون کف بی‌مقدار دریا دید اما دل و شناخت باطنی او، آن را در بزرگی روح همچون دریایی مشاهده نمود و بعد همانگونه که شگرد همیشگی مولاناست در بیت بعدی از سالکان طریقت می‌خواهد که به چشم ظاهربین خود خاک بپاشند یعنی به آن درک و دریافت‌ها وقعی ننهند چراکه چشمی که فقط به محسوسات توجه دارد، دشمن دین و عقل آدمی است.

هدهد ایشان پی تقدیس را — می‌گشاید راه صد بلقیس را

(دفتر دوم مثنوی، بیت ۳۷۵۱- ص۸۹۳)

همان گونه که اشاره شد بلقیس استعاره از سالک و مرید تیز بین و هدهد نمادی از عارف راهدان است که بلقیس تحت تعلیمات او خود را به سوی حقیقت هستی سوق می‌دهد.

«وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَناظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ »(النمل، ۳۵)

در آیه‌ی مذکور به‌طور سربسته و کلی از هدیه‌ای که بلقیس برای سلیمان فرستاده سخن رفته اما در مورد کمیت و کیفیت آن حرفی به میان نیامده است.

مولانا به هدایای ناچیز بلقیس، در مقابل شکوه و عظمت بارگاه سلیمان(ع) اشاره می‌کند مولانا ازاینجا گریز می‌زند و به این مسأله می‌پردازد که عقل در پیشگاه خداوند از خاک راه بی‌ارزش‌تر و بضاعتی اندک است و باز به حکایت برمی‌گردد و می‌گوید هنگامی‌که فرستادگان بلقیس به بی‌ارزش بودن هدیه خود واقف شدند، خجالت و شرمساری سبب شد تا از رفتن بازبمانند.

خندش آمد چون سلیمان آن بدید — کز شما من کی طلب کردم ثرید
من نمی‌گویم مرا هدیه دهید — بلکه گفتم لایق هدیه شوید
که مرا از غیب نادر هدیه‌هاست — که بشر آن را نیارد نیز خواست
می‌پرستید اختری کو زر کند — رو به او آرید کو اختر کند

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1394.8.16.6.6]

می‌پرستید آفتاب چرخ را　　خوار کرده جان عالی‌نرخ را
(دفتر چهارم مثنوی- ابیات ۵۷۳- ۵۷۷- صص۱۸۹- ۱۹۰)

«فَلَمّا جاءَ سُلَيْمانَ قالَ أَ تُمِدُّونَنِ بِمال فَما آتانِيَ اللّهُ خَيْرٌ مِمّا آتاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ» (النمل، ۳۶)

درنهایت سلیمان(ع)، رسولان بلقیس را با هدایایشان به‌سوی بلقیس بازمی‌گرداند و آنان را دعوت به ایمان و ترک آفتاب‌پرستی می‌کند سلیمان(ع) مظهر ولی دوران است و از بلقیس به‌عنوان یک سالک می‌خواهد که سلطنت مادی و ظاهری را رها کند تا بتواند به سلطنت حقیقی دست یابد. مولانا در اینجا خاطرنشان می‌سازد که تا زمانی یک انسان تسلیم بی‌قید و شرط ولی دهر و سلیمان زمان خویش نگشته و نتوانسته است به حق متوسل شود هرگز قادر نیست از مرتبه‌ی نازل جسمانی رها گردد و همچون نقش بر دیواری است که به ظاهر زنده است اما حقیقتاً بی جان و مرده.

هین بیا که من رسولم دعوتی　　چون اجل شهوت‌کشم نه شهوتی
ور بود شهوت امیر شهوتم　　نه اسیر شهوت روی بتم
بت‌شکن بوده ست اصل اصل ما　　چون خلیل حق و جمله انبیا
(دفتر چهارم مثنوی، ابیات ۸۱۲ - ۸۱۴ - صص۲۶۰- ۲۵۹)

قصه گویم از سبا مشتاق وار　　چون صبا آمد به سوی لاله زار
لاقت الاشباح یوم وصلها　　عادت الاولاد صوب اصلها
(دفتر چهارم مثنوی، ابیات ۸۴۵- ۸۴۶- ص۲۶۶)

مولانا می‌گوید من مشتاقانه از سرزمین سبا قصه می‌گویم همچون باد صبا که در لاله زار می‌وزد یعنی همانگونه که باد صبا گل‌ها و گیاهان را با طروات می‌کند پیام و ندای حیات بخش سلیمان(ع) نیز بر لاله زار قلب مشتاقان حقیقت وزیدن می‌گیرد، همه‌ی آن ها به نور ایمان، حیات معنوی می‌یابند پس از آن مولوی، بر سبیل تمثیل که شیوه‌ی خاص عرفایی همچون اوست ادامه می‌دهد که بدن‌ها روز پیوندشان را با ارواح دیدند و فرزندان نیز به سوی اصل خویش (والدینشان) بازگشتند آری بلقیس و اتباعش به گونه‌ای از شنیدن پیغام‌های هدایتگرایانه سلیمان مسرور گشتند که می‌توان آن شادی را به نشاط جسم به دلیل اتصال به روح یا بازگشت فرزندان به نزد والدین تشبیه نمود.

هیچ مال و هیچ مخزن هیچ رخت　　می‌دریغش نامد الّا جز که تخت
(دفتر چهارم مثنوی، بیت ۸۶۹- ص۲۷۲)

پس از آن مولانا به ذکر این نکته می‌پردازد که بلقیس توانست از تمام اموال، گنجینه‌ها و اسباب خود دل بکند جز از تخت سلطنت و حکومتش. در این جا شاعر تیز بین و ژرف‌نگر تخت را سمبل حکومت ظاهری دانسته که دل‌کندن از آن برای کسی همچون بلقیس دشوار بوده است و به طور ضمنی به این مطلب اشاره دارد که حبّ جاه بسیار بیشتر از حبّ مال است.

پس سلیمان گفت گر چه في الاخیر　　سرد خواهد شد برو تاج و سریر
چون ز وحدت جان برون آرد سری　　جسم را با فرّ او نبود فری
(دفتر چهارم مثنوی، ابیات ۸۸۱- ۸۸۰- ص۲۷۵)

سلیمان می‌گوید سرانجام تخت و تاج بر بلقیس سرد می‌شود و رونق و جلوه‌ی خود را از دست می‌دهد.

لیک خود با این همه بر نقد حال　　جُست باید تخت او را انتقال
تا نگردد خسته هنگام لقا　　کودکانه حاجتش، گردد روا
هست بر ما سهل و او را بس عزیز　　تا بود بر خوان حوران دیو نیز
عبرت جانش شود آن تخت ناز　　هم چو دلق و چارقي پیش ایاز

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1394.8.16.6.6]

تـــا بدانـــد در چـــه بـــود آن مبـــتلا از کجاهـــا در رســـید او تـــا کجـــا

(دفتر چهارم مثنوی، ابیات ۸۸٤- ۸۸۸- ص۲۷٦- ۲۷۸)

در ادامه سلیمان می‌گوید: این تخت که در برابر ما بسیار حقیر است (یا آوردن آن بسیار آسان است)، در نظر بلقیس بسیار شریف و با ارزش است ما تخت او را به اینجا می‌آوریم تا بر سفره‌ی حوریان (عنایات ربانی) دیو که کنایه از خواسته‌های شیطانی است نیز بنشیند. باشد که او بداند که به چه قیودی گرفتارشده بود و از چه مقامی به چه مرتبه‌ی والایی رسید. پس توسعاً هنگامی‌که آدمی تحت هدایت عارف واصل از حجاب‌های دنیوی رها شود آنگاه حیات پیشین در نزدش بی‌مقدار می‌شود.

سلیمان برای احضار تخت بلقیس از سبا به چاره‌جویی برمی خیزد و به بزرگان می‌گوید کدام‌یک قدرت آوردن تخت بلقیس را پیش از آمدن خودش به اینجا دارد.

«قالَ یا أَیُّهَا الْمَلَؤُا أَیُّکُمْ یَأْتِینِی بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ یَأْتُونِی مُسْلِمِینَ» (النمل، ۳۸)

مولانا این گونه به شرح ماجرا پرداخته است:

گفـــت عفریتـــی کـــه تخـــتش را بـــه فـــن حاضـــر آرم، تـــا تـــو زیـــن مجلـــس شـــدن

گفـــت آصـــف:مـــن بـــه اســـم اعظمـــش حاضـــر آرم پـــیش تـــو در یـــک دمـــش

گرچـــه عفریـــت اوســـتاد ســـحر بـــود لیـــک آن از نفـــخ آصـــف رو نمـــود

حاضـــر آمـــد تخـــت بلقـــیس آن زمـــان لیـــک ز آصـــف نـــه از فـــن عفریتیـــان

گفـــت حمداللـــه بـــرین و صـــد چنـــین کـــــه بدیدســـــتم ز رب العـــــالمین

پـــس نظـــر کـــرد آن ســـلیمان ســـوی تخـــت گفـــت آری گـــول گیـــری ای درخـــت

(دفتر چهارم مثنوی، ابیات ۹۰۳تا ۹۰۸- صص۲۸۳- ۲۸۵)

دراین ابیات نیز، شاعر تنها یک راوی ساده است که قصه‌ی قرآنی را در قالب شعر بیان می‌کند آن هم شعری که تنها به وزن و قافیه‌ی ان بسنده می‌کند نه به زیبایی آفرینی آن.

ابیات ۹۰٤ تا ۹۰۷ به این امر اشاره دارد که بعد از عفریت آصف پیشنهاد می‌کند و می‌گوید که من به کمک اسم اعظم تخت را در یک لحظه به نزد تو می‌آورم ابیات مذکور دقیقاً به این آیه‌ی قرآنی اشاره می‌کند:

«قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَأَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ وَ مَنْ شَکَرَ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ» (النمل، ٤۰)

در پاسخ به این که چرا از بین آن دو نفر، پیشنهاد آصف بن برخیا انتخاب می‌شود و چگونه او دست به چنین کار خارق العاده‌ای – آن هم در یک چشم به هم زدن– می‌کند بیان ابن عربی را از کتاب " شرح جامع مثنوی معنوی" عیناً می‌آوریم:

"آصف بن برخیا که مؤیّد در نزد خدا بود با تکیه بر قدرت ملکوتی می‌توانست در جهان هستی تصرف کند. از این رو آصف در تخت بلقیس تصرّف کرد و صورت تخت را در مملکت سبا از ماده‌اش خلع کرد و آن را نزد سلیمان(ع) ایجاد نمود زیرا انسان کامل مظهر تمام و کمال اسم "فاطر" و "خالق" است و می‌تواند به اذن الهی کلمه خلاقه‌ی "کن" را بگوید و در همان لحظه چیزی موجود شود بنابراین فضیلت آصف بن برخیا بر آن عفریت جنّی، این بود که آن عفریت می‌خواست از طریق استمداد از تأثیرات فلکی و خواص و طبایع اشیای مادی تخت را همانطور که در واقع و نفس الامر وجود داشت به بیت المقدس انتقال دهد اما آصف در ماهیت تخت تصرّف کرد و از طریق اعدام و ایجاد، آن را نزد حضرت سلیمان حاضر کرد یعنی در یک لحظه تخت را در سبا نابود کرد و در لحظه‌ای در نزد سلیمان ایجاد نمود (زمانی، ٤/ ۲۸۵)

با توجه به شرح مذکور، قدرت آصف که جلوه‌ای از قدرت خالق مطلق است بر عفریت جن و همگان آشکار می‌شود.

در مورد سرانجام کار بلقیس اختلاف است اما مشهورترین آن ازدواج او با سلیمان(ع) است ولی آنچه در قرآن مجید درباره‌ی ملکه‌ی سبا آمده، ایمان آوردن او و پیوستنش به گروه صالحان است. به دلیل آن‌که دیگر حواشی و ماجراهای وارده بر داستان بلقیس

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1394.8.16.6.6]

در راستای اهداف تربیتی مولانا نبوده و نتوانسته است دستاویزی برای خلق مضامین نو گردد در مثنوی به آن‌ها پرداخته نشده‌است.

۱۱- وفات حضرت سلیمان(ع)

«فَلَمَّا قَضَيْنا عَلَيْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلي مَوْتِهِ إِلاَّ دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ ما لَبِثُوا فِي الْعَذابِ الْمُهِينِ» (آیه ۱۴ سبا، ۱۴)

از سیاق آیه استفاده می‌شود که سلیمان در حالی که به عصای خویش تکیه داشته، از دنیا رفته و کسی متوجه مرگ وی نشده است و همچنان در حال تکیه به عصا بوده و از انس و جن کسی متوجه واقع مطلب نبوده تا آن که خداوند بیدی (حشره‌ای که چوب ها و پارچه ها را می‌خورد) را مامور می‌کند تا عصای سلیمان را بخورد و عصا بشکند و سلیمان به زمین بیفتد آن وقت مردم متوجه شدند که وی مرده است.

در روایتی دیگر در مورد مرگ حضرت سلیمان(ع) چنین آمده‌است که وی به هنگام اعتکاف در مسجد الاقصی گیاهی را می‌بینند که آن‌جا سبز شده‌بود از وی نام و نفعش را می‌پرسد گیاه پاسخ می‌دهد من خروب (خرنوب) هستم و خاصیتم این است که در هر جایی که برویم آن مکان ویران می‌شود. سلیمان(ع) در می‌یابد که به زودی خواهد مرد از این رو به خدا عرض می‌کند: "پروردگارا مرگ مرا از جنیان پنهان دار تا انسان‌ها بدانند که جنیان از علم غیب آگاه نیستند" و از بنای ساختمان او یک سال مانده بود و به خاندان خود نیز سپرد تا از بنای ساختمان فراغت نیابند، جنیان را از مرگ او آگاه نکنند سپس به محراب عبادت وارد شد و در حال تکیه بر عصای خود، ایستاده تا از دنیا رفت و یک سال همچنان بر سر پا بود تا بنای مزبور به پایان رسید آنگاه خداوند متعال موریانه‌ها را مأمور کرد تا عصا را خوردند و سلیمان بر زمین افتاد و جنیان از مرگ آن حضرت مطلع شدند و در این‌جا بود که جن دریافت که‌ای کاش از علم غیب آگاه بود چه اگر علم غیب داشت تا به امروز درباره مرگ سلیمان در اشتباه نمی‌ماند و بیهوده در آن عذاب خوار کننده نمی‌ماند.

مولانا جریان الهام مرگ را بر قلب سلیمان این گونه سروده است:

پس سلیمان دید اندر گوشه‌ای — نوگیاهی رسته هم‌چون خوشه‌ای
دید بس نادر گیاهی سبز و تر — می‌ربود آن سبزیش نور از بصر
پس سلامش کرد در حال آن حشیش — او جوابش گفت و بِشگِفت از خوشیش
گفت نامت چیست برگو بی‌دهان — گفت خرّوب استای شاه جهان
گفت اندر تو چه خاصیت بود — گفت من رُستم مکان ویران شود
من که خرّوبم خراب منزلم — هادم بنیاد این آب و گلم
پس سلیمان آن زمان دانست زود — که اجل آمد، سفر خواهد نمود

(دفتر چهارم مثنوی، ابیات ۱۳۷۳۹- ۱۳۷۹- صص۴۰۶- ۴۰۷)

مولوی در این ابیات بدون تمسّک به زیبایی‌های ادبی و یا بهره وری ادبی، جریان مرگ سلیمان را بیان می‌کند.

با توجه به بیت زیر، مولوی، سلیمان را وجودی باقی می‌داند که مظهر حق است و دیو همیشه باید در خدمت او باشد چرا که عالم عدم نیز بنده و مطیع حضرت حق است. در واقع شاعر با موجزترین کلام اشاره‌ای به بخشی از ماجرای سلیمان کرده و دیو را با ذهن خلاق خود در مفهوم استعاری به کار برده است.

آن عدم او را همواره بنده است — کار کن دیوا! سلیمان زنده است

(دفتر اول مثنوی، بیت ۳۶۸۲- ص ۹۳۸)

در این بیت نیز شاعر در نهایت ایجاز، تشبیه و استعاره را با تلمیح پیوندی هنرمندانه زده است.

کار کن هین که سلیمان زنده است — تا تو دیوی، تیغ او برّنده است

(دفتر پنجم مثنوی، بیت ۳۱۸۴- ص ۸۷۴)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1394.8.16.6.6]

در بیت بالا، منظور مولانا از دیو، جبریان اهل هوای شیطانی هستند و سلیمان سمبل حضرت حق است مولانا می‌گوید پس به هوش باش که در راه حق تلاش کنی زیرا سلیمان نبی زنده است و تا زمانی که شیطان صفت باشی شمشیر او نیز برنده است.
به هرحال مرگ این پیامبر برای صاحبان خرد و اندیشه خالی از اشارت نیست و آن این که هیچ‌کس نمی‌تواند جلوی مرگ محتوم را بگیرد چرا که شخصیتی همچون سلیمان با آن همه اسباب قدرت ولایت و نبوت و قوه‌ی تسخیر جن و انس، در برابر مرگ ناتوان و تسلیم بود و باید دانست به زودی "اجل معهود دامن امل نامحدود " بگیرد.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1394.8.16.6.6]

نتایج مقاله

تلمیح، یکی از عناصر زیبایی آفرینی سخن است که یکی از شاخه‌های آن اشاره به سرگذشت پیامبران و قصص قرآنی و از آن جمله زندگی حضرت سلیمان است. مولوی در مثنوی معنوی بارها به زوایای مختلف زندگی آن حضرت اشاره می‌کند که این تلمیحات گاه ساده و بی کم و کاست و تنها نقل به مضمون آیات قرآن است و گاه نیز تلمیحات را جامه‌ی استعاره، تشبیه و تمثیل می‌پوشاند و با ذوق عارفانه‌ی خویش به تفسیر و تشریح مبانی اخلاقی و حکمی تلمیحات می‌پردازد چنانکه مثلاً شخصیت‌هایی مانند سلیمان، هدهد، بلقیس و. . . . . مفهومی نمادین پیدا می‌کنند.

در خلال آیاتی که بدان ها اشاره خواهد شد تلمیحاتی است که مضمون آن ها بیان بخش‌هایی از فراز و فرود زندگی آن حضرت است، آن آیات عبارتند از: نمل، انبیا، سبا، ص، بقره، نسا و انعام . علاوه بر این آیات، سوره‌های دیگری از قرآن نیز بخش عمده‌ای از آیات خود را بدون ذکر نام آن حضرت، به این نبی جلیل اختصاص داده‌اند.

این پیامبر عظیم الشان دارای ویژگی‌های مشهوری است که ازجمله‌ی آن‌ها می‌توان به حکومت ایشان (در کنار نبوت)، جهت برقراری عدالت و احقاق حقوق مظلومین با گستردگی در سطح جهانی وهمچنین منطق‌الطیر اشاره کرد. در اداره حکومت، شیاطین و جنیان و باد ازجمله عوامل و کارگزاران آن حضرت بودند و منظور از منطق‌الطیر، صرفا سخن گفتن آن حضرت با جانوران و آگاهی آن حضرت به بعضی از اصوات معدود که بیانگر بعضی حالات نظیر ترس، خشم، گرسنگی و. . . می‌باشد، نیست بلکه این سخن گفتن فراتر از آگاهی بر این اصوات است که هر کسی نمی‌تواند به آن دست یابد.

در ادب فارسی و به‌ویژه ادبیات عارفانه، هر کدام از شاعران با استناد به قرآن و همچنین با تکیه بر روایاتی با مبنای غیرقرآنی به ویژگی خاصی از شخصیت و زندگی آن حضرت توجه داشته‌اند. علاوه بر سلیمان نبی(ع) که در ادبیات فارسی بزرگ شمرده‌شده است افراد دیگری همچون بلقیس و هدهد که به نحوی با این شخصیت در ارتباط بوده‌اند نیز مورد توجه بزرگان ادب فارسی قرار گرفته‌اند.

از بزرگترین شاعران عارفی که از وجود آن حضرت و از هر گوشه و فرازی از زندگی‌اش بر سبیل تمثیل استفاده کرده، مولوی است. در نگاه مولوی، سلیمان مظهر روحی است که به کمال رسیده و نمونه‌ی انسان کاملی است که معارف الهی را بلا واسطه از حق آموخته است. هدهد، نماد عارفی راهدان و پیری واصل است که دیگر سالکان را در راه پر از عقبه‌ی سلوک تا رسیدن به سیمرغ که مظهر حضرت حق است یاری می‌رساند یا بلقیس در مثنوی مولانا نماد سالکی است که درجات هوشیاری وی به‌مراتب از دیگر مردان طریقت برتر است و سریعاً ارشادات پیر و مرشد خود را درک و دریافت می‌دارد.

ذکر این نکته نیز ضروری است که یکی از مباحثی که زبانزد خاص وعام است ودر ادبیات فارسی و از جمله مثنوی بسیار بازتاب داشته، خاتم سلیمان است که پرداختن به آن اولا مجال گسترده‌ای می‌طلبد ودوم این که در قرآن کریم به آن اشاره‌ای نشده، بنابر این در این مقاله ذکری از آن به میان نیامده است.

در قرآن آیاتی را می‌یابیم که به ویژگی‌های شخصیتی آن حضرت از جمله "مهدی " و"اوّاب "و. . . اشاره می‌کنند اما ابیاتی در مثنوی با این مضمون نمی توان یافت.

پاره‌ای از لغزش‌های رفتاری درباره‌ی مسأله‌ی حکومت و زندگی به آن حضرت نسبت داده‌اند که هرگز با مقام والای پیامبری وی سازگار نبوده و به نظر می‌رسد همگی متأثر از اسرائیلیات باشد و اگر شاعرانی چون مولانا به ذکر آن داستان‌ها و آن حکایات پرداخته‌اند صرفاً در جهت خلق مضامین و در راستای بیان اندیشه‌های غالب عرفانی خویش بوده است.

ذکر چنین داستان‌هایی به هیچ وجه نشان دهنده‌ی غفلت شاعر از مسایل تاریخی نیست زیرا که حقیقت این مسایل تاریخی، دربسیاری از کتاب‌های پیش از عصر مولوی روشن شده بود بلکه از آن‌جا که وظیفه‌ی شاعر با رسالت مورّخ متفاوت است باید دانست که "شاعر از عاطفه متابعت می‌کند نه از تعقّل منطقی. البته عاطفه‌ای که عموم آن را بپذیرند و به درستی وکمال آن حکم کنند. " (یاحقی، ۱۰/ ۳۸)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1394.8.16.6.6]

کتابشناسی

۱- قرآن مجید

۲- جعفری، محمد تقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، چاپ پنجم، انتشارات اسلامی، ۱۳٦۲ش.

۳- جوادی آملی، عبدالله ، تفسیر موضوعی قرآن مجید، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۷۳ش.

٤- خاتمی، احمد ، مقابله و تصحیح منطق‌الطیر، تهران: موسسه فرهنگی و انتشاراتی پایا، ۱۳۷٤ش.

٥- خزائلی، محمد ، اعلام قرآن، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.

٦- داد، سیما، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات مروارید ، ۱۳۹۰ش.

۷- رسولی محلاتی، هاشم، تاریخ الانبیا یا قصص قرآن، قم: انتشارات علمیه اسلامیه، ۱۳٦۳ش.

۸- زمانی، کریم ، شرح جامع مثنوی معنوی، چاپ اول، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷٤ش.

۹- سورآبادی، ابوبکرعتیق، تفسیر سورآبادی (تفسیر قرآن کریم)، نسخه خطی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۱۰- طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه‌ی سید محمد باقر موسوی همدانی: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی با همکاری مرکز نشر فرهنگی رجاء و موسسه‌ی انتشارات امیر کبیر، ۱۳٦۳ش.

۱۱- عوفی، سدیدالدین، جوامع الحکایات و لوامع الرّوایات با تصحیح جعفر شعار، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳٦۷ش.

۱۲- مکارم شیرازی، ناصر ، تفسیر نمونه، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳٦۲ش.

۱۳- وحیدیان کامیار، تقی، بدیع از دیدگاه زیبایی شناسی، چاپ اول، تهران: انتشارات دوستان، ۱۳۷۹ش.

۱٤- یاحقی، محمدجعفر، جلوه‌های شاعرانه‌ی قصص اسلامی در شعر سعدی، کیهان فرهنگی، ۱۰، ۳۸- ۳٥ ، ۱۳٦۳ش.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-24]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1394.8.16.6.6]